

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰۵

ای باغ، همی‌دانی کز باد که رقصانی
آبستن میوه‌ستی، سرمست گلستانی

این روح چرا داری؟ گر زانکه تو این جسمی
وین نقش چرا بندی؟ گر زانکه همه جانی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۵۸

ز حرف بگذر و چون آب نقش‌ها می‌پذیر
که حرف و صوت ز دنیاست و هست دنیا پُل

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۵۹

کی شود این روان من ساکن؟
این چنین ساکنِ روان که منم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۸

نامه بگشادن چه دشوارست و صَعْب^(۸)
کارِ مردانست، نه طفلانِ کَعْب^(۹)

جمله بر فهرست قانع گشته‌ایم
زانکه در حرص و هوا^(۱۰) آغشته‌ایم

باشد آن فهرست، دامی عامه را
تا چنان دانند متن نامه را

باز کن سرنامه را، گردن مَتَاب^(۱۱)
زین سخن، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^(۱۲)

(۸) صَعْب: دشوار

(۹) طفلانِ کَعْب: اطفالی که به بازی مشغولند.

(۱۰) هوا: خواهش‌های نفسانی، نیازهای من‌ذهنی

(۱۱) گردن مَتَاب: سرپیچی مکن، رُخ متاب.

(۱۲) وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ: خداوند به راستی و درستی دانای‌تر است.

